

● دو شعر کودک از شاپور جورکش

زمستان

خانه بی صداست
جوجه ها به لانه رفته اند
خرده های نان کنار حوض
یخ زده

خانه بی صداست
آب یخ زده
لا به لای شاخه های سرو کاج
سار یخ زده

آدمک کنار حوض ایستاده است
آدمک به دستهای من نگاه می کند
دست های مهربان آدمک کنار حوض
یخ زده

خانه بی صداست
پرنده رفته است
جای پای کوچک پرنده روی برف
یخ زده

خانه بی صداست
خانه بی صداست

تابستان

زنبورک طلایی
غروب شده کجایی
گنجشک پیر خوابیده
رو شاخه ی آقایی

مهتاب گلارو خواب کرد
باغو پر از گلاب کرد
عطر و گلابو بردار
زود به کندو برگرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

● شعر کودک از پیرایه یغمایی



● دو شعر کودک از عرفان نظر آهاری

با من تماس بگیر خدایا

هر روز
شیطان لعنتی
خط‌های ذهن مرا
اشغال می‌کند
هی با شماره‌های غلط زنگ می‌زند آن وقت
من اشتباه می‌کنم و او
با اشتباههای دلم
حال می‌کند
دیروز یک فرشته به من می‌گفت:
تو گوشی دانا خود را
کج گذاشتی
آن وقتها که خدا به تو می‌زد زنگ
آخر چرا جراب ندادی
چرا بر نداشتی؟!
یادش به خیر
آن روزها
مکالمه با خورشید
دفترچه‌های ذهن کوچک من را
سرسار خاطره می‌کرد
امروز پاره است
آن سیم‌ها
که دلم را
تا آسمان مخابره می‌کرد

رنگای هفته

هفته رو بیا رنگ بزنیم؛
با رنگای خیالی
سبز کنیم، سرخ کنیم
آبی و پرتقالی
شنبه؛ بنفش روشن
رنگ گل سوسنة
یکشنبه؛ ارغوانی
به رنگ شادمانی
دوشنبه مهر بونیه
آبی آسمونیه
سه شنبه؛ سبز بخته
جنگل پر درخته
چهارشنبه؛ زرد خرمن
رنگ طلای گردن
پنجشنبه آتیش هار
نارنجی و شعله زار
جمعه که روز تعطیله
سرخه و آتشینه
رنگین کمون آسمون
حالا توی زمینه

اما

با من تماس بگیر خدایا
حتی هزار بار
وقتی که نیستم
لطفاً پیام خودت را
روی پیام گیر دلم بگذار

امشب این پلنگ

چشمهایش از سکوت
خط و -خالش از غرور
قلب سرخ و وحشی اش
مثل شر و مثل شور

توی سینه ام نشسته است
یک پلنگ سر به تو
سرزمین او کجاست
کوه و جنگل و درخت ، کو؟

نه

این قفس چقدر کوچک است
جا برای این پلنگ نیست

او که مثل کبک خانه اش
زیر برف و کنج تخته سنگ نیست

پنجه می کشد به این قفس

رو نمی دهد به هیچ کس

او پر از دویدن است

آرزوی او

رفتن و به بیشه های آسمان رسیدن است

آی ، با توام نگاه کن

امشب این پلنگ

از دل شب ، این شب سیاه

جست می زند

روی قله سیده ماه